

تشرک در قضاوت

در جلسه‌ی قبل در مسئله‌ی تشریک، راجع به قاضی تحکیم مفصل بیان شد و نصوصش (مقبوله‌ی ابن حنظله و صحیح‌ه‌ی موسی بن بکیر و داوود بن الحسین) ذکر شد، که این نصوص دلالت بر این داشتند که: لو اختار کلّ واحدٍ من المترافعين قاضياً: اگر هر یک از این ۲، یک قاضی را اختیار کرد، اگر این ۲ قاضی اتفاق کردند، بلا شک نافذ است، و اگر اختلاف کردند افقه و عدل مقدم است، اینها نص خاص بود و اطلاق آن ادله‌ای که دلالت داشت بر منع ردّ حکم حاکم، و اطلاق حجیت حکم حاکم، که یعنی اگر قاضی واجد شرائط شد حکمش نافذ است و ردّش جائز نیست، این اطلاق گرچه اقتضاء میکند که انضمام معنا ندارد و انضمام را رد می‌کند (یعنی: حکم قاضی حجتاً سواء انضمّ الیه حکم قاضی آخر ام لا و لایجوز ردّه). اما در خصوص قاضی تحکیم به نص خاص دلالت دارد بر اینکه: اگر اختلاف کردند، هر کدام رأی حجت نیست، بلکه آن کسی که افقه و عدل است، حکمش حجت است، ولو اینکه آن قاضی که غیر افقه و غیر عدل است زودتر حکم کرده باشد، پس نمیشود به حکم این قاضی عمل کرد زیرا نص مطلق میگفت: لایجوز ردّ حکم القاضی، ولی نص خاص در خصوص قاضی تحکیم میگوید: افقه و عدل مقدم است، این در مورد قاضی تحکیم که قبلاً گذشت.

اما کلام در غیر قاضی تحکیم است یعنی قاضی منصوب:

قاضی منصوب:

(۱) یا به نصب خاص است: یعنی در زمان حضور امام (ع)

(۲) و یا به نصب عام است: یعنی در زمان غیبت

ظاهر کلام اصحاب که میگویند: یجوز التشریک فی القضاء که قبلاً هم توضیح دادیم که معنایش اینست که: اگر یکی از این ۲ قاضی در یک موضوع خاص (در یک بلد یا دو بلد) حکمی کردند، قاضی دیگر اگر مثل او حکم کرد و ضمیمه شد به او (یعنی حکمش موافق او بود)، این حکم نافذ است، یعنی نفوذ حکم هر یک از این ۲ قاضی، منوط است به حقوق حکم دیگری بر وفق آنچه را که قاضی اول حکم کرده، یعنی قاضی اول حکمش

مشروع است و واجد شرائط قضاء است منتها در مقام اجراء و نفوذ ممكن است كه يك دليل وارد شده باشد و بگويد: نفوذش مشروط به لحوق حكم قاضی ديگر است، صاحب جواهر تشريك في الحكم را اينطور معنا کرده است.

تشريك در حكم

معناي تشريك في الحكم اين نيست كه هر دو قاضی نصف حكمشان مورد قبول است و وقتي با هم جمع شدند حكمشان مشروع شود، بلكه هر كدام از اين ۲ قاضی به تنهائي شرط مشروعيت حكم را دارند منتها در خارج بخواهد حكمشان انفاذ شود، منوط است به اينكه حكم ديگر به اين حكم اول الحاق شود.

متن جواهر:

« هل يجوز التشريك بينهما في الجهة الواحدة على جهة الاجتماع على الحكم الواحد؟ (مقصود موضوع واحد است يعني در يك واقعه ي خارجي) نعم، قد يمنع التشريك بينهما على ارادة كون القاضی مجموعهما على وجه يكون كل واحدٍ نصفاً قاضٍ (يعني اينكه اصل مشروعيت منوط به هر دو باشد، كأن هر كدام جزء العلة باشند، به اين معنا نيست، بلكه هر كدام خودشان في نفسه حجتند، منتها در انفاذ خارجي منوط است كه ۲ حجت بايد ضميمه شود، مانند اينكه در شهادت ميگويم ۲ خبر عدل حجت است و بينه بايد قائم شود، در حالي كه هر كدام از اين خبر عدلين ملاك حجيت را دارند، لكن بايد ۲ حجت به هم ضميمه شوند، البته در شهادت اصل حجيت منوط به ۲ شخص است، ولي در مانحن فيه، نفوذ حكم در خارج منوط به ۲ حكم است) بل الظاهر امتناع ذلك في جميع الولايات (تمام مواردی كه شخصي ولايتي داشته باشد، چه أب باشد چه جدّ باشد، در أب و جدّ هم كه ميگويم ولايت دارند معنايش اين نيست كه باهم يك ولايت دارند، بلكه هر دو ولايتشان مستقل است، ممكن است بگويم كه: اجتماع اين ۲ مثل دختر باكره و جدّ، يا أب، كه بايد اذن هر دو ضميمه شود، ولي معنايش اين نيست كه هر كدام اذنه معتبر نيست، بلكه اينكه هر كدام اذن و ولايتش ثابت است، هم دختر براي خودش دارد و هم پدر ولايت بر دختر، منتها شرط در نفوذ اين نكاح، ضميمه شدن اين ۲ باهم است) بل الظاهر امتناع ذلك، چرا ممتنع است؟ زيرا آن قضيه ي حقيقيه اي كه اثبات ولايت کرده در خطاب شرعي- مثل اينكه أب ولايت دارد، فقيه ولايت دارد- هر كدام از افراد طبيعي با آن محقق ميشود يعني ولايت براي او جعل شده في نفسه و ديگر معنا ندارد كه منوط شود ولايتش به ضميمه شدن فرد ديگري، اين شرط انضمام، با اطلاق قضيه ي حقيقيه منافات دارد، اطلاق قضيه ي حقيقيه به ما ميگويد: هر كسي وكيل شد از طرف شخصي، ولايت دارد از طرف موكلش، يا هر كسي پدر شد، ولايت بر اولادش دارد، و هر كسي فقيه با چنين شرائطي شد، ولايت بر قضاء دارد، پس هر فقيهي كه چنين شرائطي را داشت ميتواند حكم كند، و اينكه بايد حكم قاضی ديگري بايد به او ضميمه شود با اطلاق قضايای حقيقيه منافات دارد، بل هو كذلك

فی الوکالة أيضاً (مثلاً شخصی به دو نفر بگوید هر کدام از شما - جداگانه مثلاً یکی در یک مجلس و دیگری در مجلس دیگر - وکیل من هستید، و اشتراط انضمام نکنند، و به آنها امر به تجارت کند، پسر کدام از اینها تجارت را انجام دهند، نافذ است و منوط نیست به اینکه وکیل دیگر هم باید آنرا امضاء کند، مگر اینکه موکل انضمام را شرط کند) ، لعدم وفاء الأدلة فی مشروعیة ذلك (یعنی مشروعیت اشتراط انضمام) ، فتبقى علی أصله العدم (یعنی اصل اینست که انضمام و تشریک شرط نیست) وإطلاق التشریک والمعیة هنا وفی کتاب الوصیة فی عبارات الأصحاب یراد منها عدم نفوذ تصرف أحدهما بدون رضا الآخر ، لا أن المراد التشریک فی نفس الوصایة (نه اینکه در خود وصیت تشریک باشد، یا اینکه در خود ولایت بر قضاء تشریک باشد، بلکه مقصود اینست که هر کدام از این ۲ حق تصرف و اعمال ولایت را بدون دیگری ندارد، یعنی در عین اینکه ولایت دارد به تنهایی ولی حق اعمالش و انفاذش منوط به رضایت دیگری است) ، بل کل منهما وصی إلا أنه لا ینفذ تصرفه إلا بتنفیذ الآخر»

حال کلام اینست که آیا محلّ کلام فقهاء ما در خصوص قاضی منصوب به نصب خاص است یا اینکه منصوب به نصب عام هم داخل در کلامشان است؟

ظاهر کلام شیخ انصاری - که قبلاً هم خواندیم - که میگوید: قاضی در عصر غیبت نمیشود در آن تشریک شرط شود، یا اینکه منوط به اذن دیگری باشد، چون اطلاق ادله ی ولایت برای هر کدام علی حده جعل ولایت کرده، معلوم میشود که این داخل در کلام قائلین به تشریک بود که ایشان دارد به آن اشکال میکنند، و الا اگر چنانچه از اول داخل در کلام نبود، ردّ ایشان دیگر معنایی نداشت.

از ظاهر بعضی از کلمات اصحاب بر میآید که اینگونه نیست و اصلاً نظرشان فقط به قاضی منصوب به نصب خاص است.

در هر حال وجوهی را اقامه کردند، عده ای از فقهاء قائل به منع تشریک شدند، به خاطر همین معنایی که صاحب جواهر گفته، تشریک در باب قضاء جائز نیست.

فرقی هم نیست که ۲ قاضی در یک بلد باشند کما اینکه در متن شرائع آمده، قاضیین فی بلدین باشند، بلکه ملاک اینست که یک موضوع باشد، یک امر تخصصی باشد در خارج، و یک واقعه باشد، که ۲ قاضی انضمامشان شرط شود در نفوذ حکم در آن مورد واقعه.

ما اول کلام صاحب مفتاح را میخوانیم زیرا ضمن اینکه کلمات اصحاب را نقل کرده، وجوهی را هم نقل کرده و بعد جواهر را میخوانیم، زیرا مسئله ی تشریح در کلام اینها بسیار اهمیت دارد که قائلین به جواز به چه ادله ای استناد کردند و قائلین به منع تشریح به چه ادله ای استناد کرده اند.

اجمال کلام:

قائلین به جواز تشریح گفتند که قضاء خودش یک نیابتی است از جانب منوب، یعنی منوب خود امام معصوم است، در عصر حضور وقتی یک قاضی را نصب میکند یعنی میگوید تو از طرف من نائبی در امر قضاء، در عصر غیبت هم همینطور، که فقیه در امر قضاء نایب امام عصر (عج) است، این یک معنا است.

ممکن است یک معنای دیگر هم در قاضی تحکیم گفته شود که: این مسأله که « قضاء، نیابةً » یعنی قضا تحکیمی، یک نیابتی است. یعنی قاضی تحکیم که مترافعین او را انتخاب کرده اند و هر یک، اختیار خودشان را به دست او داده اند، او در واقع نایب آن دو می باشد که کأن رأی او، رأی کسی است که او را انتخاب کرده است. کسی که قاضی را انتخاب می کند برای فیصله دادن یک خصومتی، می گوید شما را من قاضی و داور انتخاب کرده ام. داور هم که انتخاب می کنند به همین معناست که رأی تو رأی ماست. اما مراد علما، این معنا نمی باشد. عبارت را ملاحظه کنید. در متن علامه (ره) در قواعد دارد: « و يجوز تعدد القضاء فی بلد واحد، سواء شرک بینهم بأن جعل كلا منهما مستقلا، أو فوّض إلى كلّ منهما محلّة و طرفا. و لو شرط اتّفاقهما فی حکم فالأقرب الجواز. و إذا استقلّ كلّ منهما فی جميع البلد تخیر المدعی فی المرافعة إلى أيّهما شاء. و لو اقتضت المصلحة تولیة من لم يستكمل الشرائط ففی الجواز - مراعاة للمصلحة - نظر » (قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، جلد ۳، صفحه ۴۲۲)

و يجوز تعدد القضاة فی بلد واحد، سواء شرک بینهما. یعنی امام معصوم (ع) بین این ها تشریح کرده باشد. بأن جعل كلا منهما مستقلا، أو فوّض إلى كلّ منهما محلّة أو طرفا. که ممکن است هر کدام از این ها را مستقل قرار داده باشد. و لو شرط اتّفاقهما فی حکم فالأقرب الجواز. اگر امام معصوم (ع) شرط کرده است که شما در حکم، اتفاق داشته باشید، اقرب، جواز این شرط است. و إذا استقلّ كلّ منهما فی جميع البلد تخیر المدعی

فی المرافعة إلى أتيهما شاء. اما اگر امام معصوم (ع)، اتفاق رأی آن ها را شرط نکرده باشد بلکه به هر کدام مستقلاً ولایت داده باشد، مدعی می تواند به هر کدام از این دو مراجعه کند و رأی هر کدامشان مستقلاً حجت است. پس نتیجه این شد که تعدد قضا در یک بلد، جایز است و لازم نیست یک قاضی فقط موجود باشد. سواء شرک بینهم. چه تشریک کرده باشد بینشان، به این معنا که مثلاً اگر سه قاضی در یک بلد هستند، به یکی بگویند تو در فلان محله قضاوت کن و به دیگری بگویند تو در محله دیگر. فوّض الی کل منهم محله و طرفاً. یعنی در گوشه ای از این محله از این بلد. و لو شرط اتفاقهما فی حکم، فالاقرب الجواز. اما اگر شرط کرده است اتفاقشان را، و فرموده است که به این شرط شما با به عنوان قاضی نصب کرده ام که شما هر چه اتفاق کردید، رأیتان نافذ است، ولی اگر اختلاف داشتید نافذ نیست، یعنی رأیتان در صورتی نافذ است که رأی دیگری هم مثل شما باشد.

سؤال: این که امام معصوم (ع) می فرمایند فالاقرب به چه معناست؟ جواب: بیان خواهیم کرد. لذا خود صاحب مفتاح و دیگران اشکال کرده اند. دیگران گفته اند که امام (ع) اعلم است و وظیفه خودش را می داند. لذا ما می خواهیم بگوییم طبق اشکالی که کرده اند، معلوم می شود که این نظر به امام حاضر دارند و منظورشان منصوب خاص است. ولی کلام شیخ انصاری (ره) در کتاب قضا را که ملاحظه می کنید، می فرمایند: نمی شود قاضی به نصب عام داخل در این بحث شود. یعنی اشکال می کنند که این حرف را نمی توانیم در قاضی عام بپذیریم. چون با اطلاق ادله ولایتی که به نحو کلی قضیه حقیقیه جعل شده اند، منافات دارد. ما هم عرض کردیم که از عبارات فقها می فهمیم که کأن نظر فقها، اعم است. عبارت علامه را که می بینیم، کأن اطلاق دارد، چه این که قاضی منصوب به نصب عام باشد چه منصوب به نصب خاص. ولی اشکالاتی که بعداً می کنند، معلوم می شود که این ها نظر به منصوب به نصب خاص دارند.

اما متن مفتاح دارد که: « لا خلاف فی جواز تعددهم بحسب اختلاف البلدان أو الأحكام أو الأزمان و إنما الکلام فیما إذا اتحد الحکم کأن یشرط اجتماعهما فی حکم ای نوع من الأحكام أو صنف أو فی کل (نوع) حکم و المصنف هنا و الفخر ظاهراً و الشهد الثانی علی الجواز. و استدل علیه بعضهم بأن القضاء نیابة فیتبع اختیار المنوب کالوکیلین و الوصیین و فیه أنه کالمصدره و الأولى الاستدلال علیه بالأصل و عموم الأدلة و کونه فی معنی قصر ولایتها بما یتفقان علیه فیکون أوثق و أضبط قالوا فإذا (فإن) اختلف اجتهادهما فی المسألة وقف الحکم فیرجعان إلیه علیه السلام » (مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه ط - دار الاحیاء التراث، جلد ۱۰، صفحه ۱۲)

لا خلاف فی جواز تعددهم بحسب اختلافه البلدان او الاحکام او الازمان. اصل این است که قاضی می تواند متعدد باشد، به این که در هر بلدی یک قاضی وجود داشته باشد یا این که یک قاضی صبح ها حکم کند

دیگری در بعد از ظهرها، یا یکی در این هفته دیگری در هفته بعد و ... او الاحکام، یعنی مثلاً یکی در مسائل حقوقی حکم کند دیگری در مسائل جنایی، یکی حدود الله یکی حقوق الناس و ... در اصل این مسأله هیچ اختلافی نیست و روشن است. اختلاف در جایی است که در یک موضوع و یک جهت، بخواهد دو قاضی نصب شود. و إنما الکلام فیما إذا اتحد الحکم کأن یشرط اجتماعهما فی حکم أی نوع من الأحکام. مقصود از أی نوع این است که دو قاضی حکم کنند در یک نوع. أو صنف أو فی کل حکم. یا در هر حکم واقعه جزئی که باشد.

بعد دارد که: و المصنف هنا و الفخر ظاهراً و الشهید الثانی علی الجواز. یعنی مصنف که مرحوم علامه می باشد، و فخرالمحققین در ایضاح، و همچنین شهید ثانی، قائل به جواز تعدد حکم شده اند. و استدلال علیه بعضهم بأن القضاء نیابةً فیتبع اختیار المنوب کالوکیلین و الوصیین. برخی استدلال کرده اند بر جواز این تشریک. همانطور که در متن خود قواعد هم آمد که فرمودند: و لو شرط اتفاقهما فی حکم فالاقرب الجواز. می گویند استدلال کرده اند که ماهیت قضا، نیابت است، بأن القضاء نیابةً. حقیقت قضا، نیابت است. یعنی وقتی امام معصوم (ع) به نحو خاص یا عام، شخصی را به عنوان قاضی نصب می کند، یعنی می فرماید تو نائب من هستی. بالاصاله که خود نبی (ص) و ائمه معصومین (علیهم السلام) قاضی می باشند. پس اختیار منوب، مهم است که او را چگونه نصب کرده باشد. ممکن است در یک شهر و یک جهت از احکام، دو قاضی را نصب کند و اشتراط کند اتفاقشان را، و ممکن است چنین اشتراطی نکند. کالوکیلین و الوصیین. قیاسش کردند با وکیل و وصی. خوب موکل می تواند اجتماع دو وکیل در رأی را شرط کند و بگوید معاملات شما دو وکیل، نافذ است به شرطی که هر کدام مثلاً با دلیل محکمی نظری داد، شما هم موافقتش باشید. اما صاحب مفتاح (ره) این استدلال را رد می کنند به این بیانی که در ادامه آوردند:

و فيه أنه كالمصادرة. چه کسی گفته است این قضا از باب نیابت باشد؟ بلکه به نحو جعل ولایت کلی و مستقله برای قاضی می باشد امام معصوم (ع) نمی فرمایند که تو نائب من هستی بلکه می فرماید مستقلاً ولایت داری. و الأولى الاستدلال علیه بالأصل. اولی این است که ما استدلال کنیم به یک چیز بهتری. اصل می گوید که انضمام بالآخره جائز است. چه دلیلی بر منع دارید؟ قضا مشروع است منتها اصل این است که بشود امام (ع) اتفاقشان را شرط کند. و عموم الأدلة. عموم ادله این است که برخی گفته اند عموم «المؤمنون عند شروطهم» که شرط کند که من تو را قاضی کرده ام به این شرط، مانعی ندارد. و کونه فی معنی قصر ولایتها بما یتفقان علیه. آن کسی که ولایت می دهد، می تواند از اول، سر ولایت را جمع کند و مضمیقاً باتفاقهما ولایت بدهد، و یا ولایت واسع بدهد، بدون اشتراط اتفاق. فقیه می تواند کیفیت ولایت را ضیق و سعه ببخشد؟ فیکون أوثق و أضعف. که امام معصوم (ع) به دو صورت می تواند برای فقیه، ولایت بر قضا نصب کند: یکی این که بفرماید هر

کدام از قضات، ولایت مطلق دارد، چه دیگری ضمیمه شود یا نشود. در مطلق موارد. اعم از حدود الله، حقوق الله و حقوق الناس. یک موقع هم می تواند ولایت را به نحو مشروط، جعل کند. یعنی بفرماید من ولایت را برایت جعل می کنم مشروط به این که یک قاضی دیگری هم رأی با تو متفق باشد. این فی نفسه اشکالی ندارد. لذا اصلش جایز است، منتها باید دنبال دلیلش بود. فیکون أوثق و أضبیط. چون اگر بنا باشد در یک واقعه دو رأی ملاک عمل قرار گیرد تا یک رأی، یقیناً دو رأی اصابت به خلافش کمتر است و عقلایی و عاقلانه است. صاحب مفتاح می فرماید این استدلال صحیح است؛ نه اینکه قضاء نیابت باشد و جعل مستقل برای او کرده است، این مصادره است، اول اثبات کنید که قضاء نظیر وکالت و نیابت و وصایت هست بعد احکام آنرا بر قضاء مترتب کنید، اصل اینکه قضاوت از این قسم باشد محل بحث است.

استدلال صحیح اینطور است و بگوییم که عمده ادله «المومنون عند شروطهم» و یکی هم اینکه کسی که ولایت را اعطاء می کند همانطور که می تواند آنرا متسعا و مطلقا اعطاء کند پس می تواند اضیق و محدود هم اعطاء کند که این قول اضبط و اوثق است.

ایشان دارد: «قالوا فاذا اختلف اجتهادهما فی المساله وقف الحکم (اگر چنانچه اختلاف کردند حکم موقوف می شود، زیرا در صورت عدم اختلاف، حکم نافذ است) فیرجعان الیه (ع) (این دو متخاصم یا دو تا قاضی به امام رجوع می کنند، از اینجا روشن می شود که این قضات منصوب به نصب خاص است زیرا در زمان غیبت نمی توانند به امام رجوع کنند) و ذهب المنصب فی الارشاد و التحریر (علامه حلی در ارشاد و تحریر قائل به عدم جواز شده است، و رای ایشان در قواعد جایز است) لانه یئول الی تعطیل الاحکام و بقاء المنازعه (اگر بنا باشد اشتراط در نفوذ قضای قاضی، انضمام قاضی دیگر باشد و این در صورتی است که غالباً در اجتهاد اختلاف دارند! منازعه حل نمی شود، در مجتهدین امروز هم غلبه در اختلاف دارند، این استدلال علامه در ارشاد برای عدم جواز اشتراط اتفاق قضات)

سؤال: در صورت حضور امام، امام عالمتر است که وظیفه را تعیین کند، ایشان می خواهد احکام زمان امام را تعیین کند؟! و الان زمان حضور امام هم نیست.

استاد: ممکن است این قضات در بلاد دیگری باشند و اینها می خواهند بدانند که وظیفه الهی آنها چیست؟! اگر چنانچه بتوانیم به ادله کتاب و سنت وظیفه آنها را اثبات کنیم تبعا اینجا نیاز به امام نیست. امام خودش فرمود: «جلس مسجد المدینه و افت للناس» و «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع». امام می خواهد بفرماید

رأى اصحاب حجت است و مردم را به فقهاء مورد اعتماد خود ارجاع می دادند تا براساس ادله قرآن و روایات حکم کنند و نیاز نباشد که هر روز به امام مراجعه کنند.

لعل الجواز أظهر (جواز اظهر است که می تواند قضاوت تشریکی باشد) إذ قد تقتضى المصلحة قصر ولايتهما على ما يتفقان فيه (گاهی مصلحت اقتضا می کند که ولایت این دو قاضی در صورت اتفاق باشد زیرا قضیه مهم و فتنه انگیز است و اگر اتفاق نشود این فتنه ادامه پیدا می کند) و إن كان كل منهما صالحا للقضاء (ولو اینکه هر یک از قضات صاحب قضا هستند و این بخاطر مصالحی است که این اتفاق نظرشان، شرط شده است) لكون ذلك مقتضى طبع نظرهما (اقتضا این است که «نظر فی حلالنا» حجت است و هر دو رأی حجت است) فالوجه الاستدلال بالأصل (اصل جواز است و این اصل می تواند تشریک و اشتراط اتفاق به مقتضی ولایت آنها باشد که می تواند این ولایت به هر شکلی جعل شود، پس اصل جواز است، اگر بخواهیم اتفاق را شرط کنیم پس برای منع دلیل می خواهیم و برای جواز دلیل نمی خواهیم، زیرا این ولایت اقتضا می کند که صاحب ولایت به شکل اتفاق، این دو قاضی را شرط اتفاق کند) و العموم (مقصود همان «المؤمنون عند شروطهم» و وجه دیگر: بأن المجتهدين الصالحين للقضاء إذا كانوا في بلد واحد قضاءً جزماً في زمن الغيبة بنص الإمام (ع) (ما از نص امام فهمیدیم که این دو باید اتفاق کنند این حجت است یا اینکه هر یک از این دو قاضی منصوب هستند پس چنانچه هر یک از این دو با دیگری مخالفت کند با منصوب امام مخالفت کرده است و این مخالفت جایز نیست. در اینجا در مقام استدلال کلام «زمن الغيبة» آورده است و تعمیم داده است، آنجا که حکم موقوف می شود به امام(ع)، قضیه خارجیه است و رجوع امکان ندارد.)

مرحوم صاحب جواهر ۴ اشکال بر این استدلال نموده است. (و) لکن قد عرفت أن (الوجه الجواز) للأصل و (لأن القضاء نيابةً تتبع اختيار المنوب) والقياس (قضاء را به باب وصية و وکالت قیاس کنید که ایشان می فرماید ممنوع است) - مع بطلانه في نفسه عندنا - ممنوع هنا في المقيس عليه (در مقيس عليه نیز ممنوع است و وکیل هم تا آخر مستقل باشد و بتواند هر کاری انجام دهد، خیر اینطور نیست) ، كما في موسى وهارون (وقتی هارون وصی موسی شد و در کار موسی شریک بود و اذن هارون شرط بود؟ خیر! ، والتنازع يندفع بتقديم من سبق داعيه منهما (و اینکه تنازع قابل رفع نیست، نه! هر کدام از قضات سبقت کردند رأی او حجت است و در اینجا تشریک اعتباری ندارد)